

مکاشفه و الهام عیسای مسیح به یوحنا رسول

مقدمه

این کتاب توسط یوحنا رسول که یکی از شاگردان نزدیک عیسای مسیح بود، تقریباً شصت سال بعد از صعود مسیح به آسمان، نوشته شده است. یوحنا زمانی آن را نوشت که از طرف مقامات رومی مجبور شده بود که در یک جزیره یونان به نام پاتموس در تبعید زندگی کند. در آن زمان پیروان مسیح به خاطر ایمان شان به عیسای مسیح، تحت آزار و شکنجه بودند. هدف نویسنده این است که ما را امید بخشیده و تشویق نماید. همچنان از ما می خواهد که در هنگام سختی ها و شکنجه ها در ایمان خویش وفادار بمانیم.

اکثر قسمت های این کتاب به زبان استعاره و یا رمز نوشته شده که دارای مفاهیم عمیق روحانی است. ویژه گی این کتاب در این است که موضوع آن به اشکال متفاوت در قالب یک سلسله رؤیاهای هماهنگ چندین بار تکرار شده است. پس در وقت مطالعه آن باید به معنای روحانی آن دقت شود. لازم به تذکر است که کتاب مکاشفه، آخرین کتاب عهد جدید است که در آن به بعضی از آیت های عهد عتیق هم اشاره شده است. خواننده می تواند آن را در پاورقی پیدا کند. اگرچه دیدگاه های متفاوتی در رابطه با تفسیر و تشریح این کتاب وجود دارد، ولی موضوع اصلی آن این است که به برگشت دوباره عیسای مسیح می توان یقین داشت و این که روز داوری نهایی و عادلانه از طرف خود خدا رسیدنی است. خدا در آن روز بالاخره به وسیله مسیح، تمامی دشمنانش را به شمول شیطان به صورت کامل شکست خواهد داد و ایماندارانی را که به عیسای مسیح وفادار

بودند، برکت جاویدانی خواهد داد.

این کتاب نقشه‌ای را که خدا در زمان پیدایش در نظر داشت، تکمیل می‌کند. در نتیجه ما می‌توانیم آن رابطهٔ نزدیک و صمیمی با خدا را که آدم و حوا با مرتکب شدن گناه از دست دادند، به وسیلهٔ ایمان به عیسی‌ای مسیح دوباره به دست آوریم. این کتاب همچنان از دنیای جدیدی سخن می‌گوید که در آن خدا هر اشکی را از چشمان ما پاک خواهد کرد. دیگر مرگ نخواهد بود، غم و گریه و درد و رنج وجود نخواهد داشت.

فهرست موضوعات

پیشگفتار: فصل ۱:۱ - ۸

اولین رؤیا و نامه‌ها به هفت کلیسا: فصل ۹:۱ - ۲۲:۳

پرستش در عالم بالا: فصل ۱:۴ - ۱۱

طومار با هفت مهر: فصل ۱:۵ - ۵:۸

هفت شیپور: فصل ۶:۸ - ۱۹:۱۱

اژدها و دو حیوان وحشی: فصل ۱۲ - ۱۳

رؤیاهای گوناگون: فصل ۱۴ - ۱۵

هفت جام خشم خدا: فصل ۱۶

سقوط بابل و شکست پیامبر دروغین و شیطان: فصل ۱:۱۷ - ۱۰:۲۰

داوری نهایی: فصل ۱۱:۲۰ - ۱۵

آسمان، زمین و اورشلیم جدید: فصل ۱:۲۱ - ۵:۲۲

ظهور عیسی‌ای مسیح و سخنان پایانی: فصل ۶:۲۲ - ۲۱

۱ این مکاشفه‌ای است که خدا به عیسی مسیح داد تا آنچه را که باید به زودی واقع شود، به پیروانش نشان دهد و عیسی مسیح با فرستادن فرشته خود بر خدمتگارش یوحنا آن را آشکار ساخت. ۲ یوحنا با بیان نمودن چیزهایی که دیده بود، در مورد کلام خدا و شهادت عیسی مسیح، گواهی می‌دهد. ۳ خوشا به حال کسی که این پیام الهی را می‌خواند و خوشا به حال کسانی که به آن گوش می‌دهند و مطابق آنچه در آن نوشته شده است، رفتار می‌کنند. زیرا زمان واقع شدن این پیشگویی‌ها نزدیک است.

درود به هفت کلیسا

۴ از طرف یوحنا به هفت کلیسایی که در ولایت آسیا هستند:

فیض و سلامتی از طرف آن کسی که هست، بود و می‌آید بر شما باد، و از جانب هفت روح که در پیشگاه تخت پادشاهی او هستند. ۵ و از سوی عیسی مسیح که شاهد امین می‌باشد، آن اولین برخاسته از مُرده‌گان و فرمانده پادشاهان زمین، به شما فیض و سلامتی باد. او که ما را دوست داشته و با خون خود ما را از گناهان ما آزاد گردانیده است. ۶ و از ما سلطنتی ساخته است که به عنوان کاهنان، به خدا یعنی پدر او خدمت کنیم. جلال و قدرت تا به ابد بر عیسی مسیح باد! آمین.

۷ ببینید او را که با ابرها می‌آید! همه او را خواهند دید، حتی آنهایی که او را با نیزه زدند. همه قومهای جهان به خاطر او ماتم خواهند کرد. بلی، چنین خواهد شد! آمین. ۸ خدای متعال می‌فرماید: «من خدای قادر مطلق هستم، «الف» و «ی» هستم که هست و بود و می‌آید.»

ظاهر شدن عیسی مسیح به یوحنا

۹ من یوحنا، برادر شما، که در رنج و در پادشاهی و در بردباری‌ای که در عیسی مسیح به ما تعلق دارد، با شما شریک هستم، به خاطر موعظه کلام خدا و شهادت به

عیسای مسیح، در جزیره‌ای به نام پاتموس بودم.^{۱۰} در روز اول هفته که به نام روز خداوند یاد می‌شود، روح خدا بر من نازل شد. آنگاه از پشت سر خود صدای بلندی، مانند صدای شیپور شنیدم،^{۱۱} که به من گفت: «آنچه را که می‌بینی، در کتابی بنویس و به این هفت کلیسا در شهرهای اِفِسُس، اِسْمیرنا، پِرگاموم، تیاتیرا، ساردِس، فیلاَدِلْفیا، و لائودیکیه بفرست.»

^{۱۲} من روی خود را برگرداندم تا ببینم کیست که با من سخن می‌گوید و در آن وقت هفت چراغدان طلایی را دیدم.^{۱۳} در میان آن هفت چراغدان، کسی را مانند پسرانسان دیدم که چین درازی بر تن داشت و یک شال طلایی دور سینه‌اش بود.^{۱۴} موهای سر او سفید مانند پشم سفید یا برف بود و چشمانش مانند شعله‌های آتش می‌درخشید.^{۱۵} پاهایش مانند پایه‌های برنجی که در کوره انداخته و صیقل داده شده باشد، درخشان بود و صدایش مانند صدای آبشارهای خروشان به گوش می‌رسید.^{۱۶} او در دست راست خود هفت ستاره داشت و از دهانش شمشیر تیز و دو دم بیرون می‌آمد و چهره‌اش مانند آفتابی بود که با تمام نیرو می‌درخشید.

^{۱۷} وقتی او را دیدم، مانند یک شخص مُرده پیش پای او افتادم اما او دست راست خود را بر من گذاشت و گفت: «نترس، من اول و آخر هستم.^{۱۸} من ذات زنده هستم. مُرده بودم، اما اینک ببین که تا به ابد زنده هستم. کلیدهای مرگ و عالم مُرده‌گان در دست من است.^{۱۹} چیزهایی را که دیده‌ای نوشته کن، چیزهایی را که اکنون موجود است و بعد از این رُخ خواهد داد، بنویس.^{۲۰} راز آن هفت ستاره‌ای که در دست راست من دیدی و آن هفت چراغدان طلایی چنین است: آن هفت ستاره، فرشته‌گان هفت کلیسا و آن هفت چراغدان، همان هفت کلیسا می‌باشند.

پیام عیسای مسیح به کلیسای شهر اِفِسُس

۲^۱ به فرشتهٔ کلیسای شهر اِفِسُس بنویس:

«این سخنان را همان کسی می‌گوید که هفت ستاره در دست راست خود دارد و در میان هفت چراغدان طلایی قدم می‌زند.^۲ من کارهای تو را می‌دانم و از رنج و بردباری تو آگام. من می‌دانم که تو شیران را تحمل نمی‌توانی و آنهایی را که ادعا می‌کنند رسول هستند ولی نیستند، امتحان کرده و دریافته‌ای که دروغگو هستند.^۳ تو بردبار هستی، به خاطر نام من سختی‌ها را تحمل می‌کنی و خسته نمی‌شوی.^۴ با آن هم یک گفتنی بر ضد تو دارم: محبت اول خود را از دست داده‌ای.^۵ به یاد داشته باش که از چه مقام بلندی سقوط کرده‌ای! توبه کن و مانند گذشته عمل کن. اگر توبه نکنی، پیش تو می‌آیم و چراغدانان را از جایش برمی‌دارم.^۶ البته تو این خوبی را هم داری که مانند من از کارهایی که نیکولایان انجام می‌دهند، متنفر هستی.

^۷ ای کسانی که گوش شنوا دارید، به آنچه که روح مقدس به کلیساها می‌گوید، گوش دهید! به کسی که پیروز شود، اجازه می‌دهم که از درخت حیات که در بهشت خداست، بخورد.»

پیام عیسی مسیح به کلیسای شهر اسمیرنا

^۸ به فرشته کلیسای شهر اسمیرنا بنویس:

«این سخنان را همان کسی می‌گوید که اول و آخر است، همان کسی که مُرد و دوباره زنده شد.^۹ من از سختی‌ها و فقری که داری آگاه هستم ولی در حقیقت دارای ثروت روحانی هستی! می‌دانم آن کسانی که ادعا می‌کنند یهودی هستند ولی نیستند، چطور به تو تهمت می‌زنند. آنها از جماعت شیطان هستند!^{۱۰} از رنجی که به شما روی می‌آورد، نترسید. آگاه باشید که شیطان بعضی از شما را به زندان خواهد انداخت تا آزموده شوید و به مدت ده روز رنج خواهید کشید اما تا دم مرگ وفادار بمانید و من به شما تاج زندگی را خواهم بخشید.

^{۱۱} ای کسانی که گوش شنوا دارید، به آنچه که روح مقدس به کلیساها می‌گوید گوش

دهید! کسی که پیروز شود، زجر و عذاب مرگ دوم را نخواهد چشید.»

پیام عیسی‌ای مسیح به کلیسای شهر پرگاموم

^{۱۲} به فرشتهٔ کلیسای شهر پرگاموم بنویس:

«این سخنان را همان کسی می‌گوید که صاحب شمشیر تیز و دو دم است. ^{۱۳} من می‌دانم که تو در کجا به سر می‌بری، جایی که تخت شیطان در آن قرار دارد و می‌دانم آن وفاداری را که در نام من داشتی، از دست نداده‌ای. تو حتی در آن زمان که آنتیپاس، شاهد وفادار من، در شهر تو یعنی در جایی که محل زیست شیطان است، گشته شد، ایمانت را از دست ندادی. ^{۱۴} با وجود این، از تو چند شکایت دارم. آنجا در میان شما کسانی هستند که تعالیم بلعام را نگه می‌دارند. بلعام به بالاق آموخت که چگونه قوم اسرائیل را گمراه سازد و آنها را به خوردن خوراکهایی که به بُتها قربانی شده بود، تشویق کند و آنها مرتکب بد اخلاقی جنسی گردند. ^{۱۵} همین‌گونه در میان شما کسانی هستند که از تعلیم نیکولویان پیروی می‌کنند. ^{۱۶} پس توبه کن! اگر نه، به زودی پیش تو می‌آیم و با شمشیری که از دهانم بیرون می‌آید، با آنها به جنگ خواهم پرداخت.

^{۱۷} ای کسانی که گوش دارید، به آنچه که روح مقدس به کلیساها می‌گوید، گوش دهید! به کسی که پیروز شود، به او از نانِ منای پنهان خواهم داد. همین‌گونه به او سنگ سفیدی می‌دهم که بر آن نام جدیدی نوشته خواهد بود که هیچ‌کس معنای آن را نخواهد فهمید، مگر همان کسی که آن را به دست می‌آورد.»

پیام عیسی‌ای مسیح به کلیسای شهر تیاتیرا

^{۱۸} به فرشتهٔ کلیسای شهر تیاتیرا بنویس:

«این سخنان را پسر خدا می‌گوید، کسی که چشمانش مانند شعله‌های آتش می‌درخشد و

پاهایش مانند پایه‌های برنجی صیقل داده شده است.^{۱۹} من از اعمال تو، از محبت، وفاداری، خدمتگزاری و بردباری تو آگاه هستم. می‌دانم که اعمال تو اکنون از گذشته بهتر است.^{۲۰} اما این شکایت را از تو دارم: تو آن زن ایزابل نام را آزاد گذاشته‌ای. ایزابل، زنی که ادعا می‌کند نبیه است و با تعلیم خود خدمتگاران مرا گمراه می‌کند تا آنها مرتکب بداخلاقی جنسی و خوردن خوراکی‌هایی شوند که به بُتها تقدیم شده است.^{۲۱} به آن زن مُهلت داده‌ام که توبه کند ولی او نمی‌خواهد دست از بداخلاقی جنسی خود بکشد.^{۲۲} پس من او را در بستر رنج خواهم انداخت و کسانی را که با او زنا کرده‌اند، همراه خودش گرفتار عذاب سخت خواهم کرد، مگر این که از کارهای خود توبه کنند.^{۲۳} من پیروانش را خواهم کُشت و همهٔ کلیساها خواهند فهمید که من همان کسی هستم که دل و فکر انسان را آزمایش می‌کنم و به هر یک از شما مطابق کارهای تان جزا خواهم داد.

^{۲۴} اما به بقیهٔ شما در شهر تیاتیرا، که این تعالیم را قبول نکرده‌اید و آنچه را که آنها رازهای پنهان شیطان می‌خوانند، نیاموخته‌اید، این را می‌گویم که بر شما باری بیش از آنچه بر دوش دارید، نمی‌گذارم.^{۲۵} اما تا زمان آمدن دوبارهٔ من همان چیزهایی را که دارید، محکم نگهدارید.^{۲۶} به کسی که پیروز شود و در انجام ارادهٔ من تا به آخر استقامت نشان دهد، قدرت خواهم داد تا بر تمام ملتها حکمرانی کند.^{۲۷} او با عصای آهنین بر آنها فرمان خواهد راند و آنها را مانند ظرفهای گلی خواهد شکست. او این کارها را با قدرتی که من از پدر آسمانی دریافت کرده‌ام، انجام خواهد داد.^{۲۸} و به او ستارهٔ صبح را خواهم بخشید.

^{۲۹} ای کسانی که گوش دارید، به آنچه که روح مقدس به کلیساها می‌گوید، گوش دهید!»

پیام عیسی مسیح به کلیسای شهر ساردس

^۳ به فرشتهٔ کلیسای شهر ساردس بنویس:

این سخنان را همان کسی می‌گوید که هفت روح از جانب خدا و هم هفت ستاره را دارد. من کارهای تو را می‌دانم، اگرچه آوازه زنده بودن بلند است، اما تو مُرده‌ای.^۲ بیدار شو و آنچه را که باقی مانده و در حال از بین رفتن است تقویت کن، زیرا کارهای تو را در حضور خدا کامل نیافته‌ام.^۳ پس آنچه را یافته و شنیده‌ای به یاد آور و آن را محکم نگهدار و توبه کن. اگر بیدار نشوی، من مانند دزد ناگهان خواهم آمد و تو زمان آمدن مرا نخواهی فهمید.^۴ اما چند نفر در ساردس داری که لباسهای خود را آلوده نکرده‌اند. آنها با لباسهای سفید با من راه خواهند رفت، زیرا لیاقت این کار را دارند.^۵ کسی که پیروز گردد، لباس سفید بر تن خواهد کرد و من هرگز نامش را از کتاب زندگی، پاک نخواهم کرد. من در حضور پدر خود و فرشته‌گانش، او را متعلق به خود اعلام خواهم کرد.

^۶ ای کسانی که گوش دارید، به آنچه که روح مقدس به کلیساها می‌گوید، گوش دهید!

پیام عیسی مسیح به کلیسای شهر فیلا دلفیا

^۷ به فرشته کلیسای شهر فیلا دلفیا بنویس:

«این سخنان را کسی می‌گوید که راست و مقدس است. او همان کسی است که صلاحیت داوود را به دست دارد و دروازه‌ای را که او باز کند، هیچ‌کس نمی‌تواند بسته نماید و دروازه‌ای را که او بسته نماید، هیچ‌کس نمی‌تواند باز کند.^۸ من کارهای تو را می‌دانم. بین، پیش روی تو یک دروازه را باز گذاشته‌ام که هیچ‌کس نمی‌تواند آن را ببندد. با آن که قدرت تو کم است اما کلام مرا نگهداشته‌ای و نام مرا انکار نکرده‌ای.^۹ بین، من آنهایی را که از کنیسه شیطان هستند، آورده و پیش پای تو خواهم انداخت. آنها ادعای یهودی بودن دارند، در حالی که یهودی نیستند و دروغ می‌گویند. آنگاه آنها خواهند دانست که من تو را دوست داشته‌ام،^{۱۰} زیرا تو امر مرا با بردباری نگهداشته‌ای. پس من هم تو را در آن زمان آزمایش که بر تمام جهان خواهد آمد تا ساکنان زمین را

بیازماید، در امان خواهم داشت.^{۱۱} من به زودی می‌آیم. آنچه را داری محکم نگهدار تا کسی تاج پیروزی را از تو نگیرد.^{۱۲} من کسی را که پیروز شود، مانند ستونی در خانه خدا خواهم ساخت و او هرگز از آنجا نخواهد رفت. من نام خدا و نام شهر خدا، یعنی اورشلیم جدید را که از آسمان و از جانب خدا فرود می‌آید و همچنین نام جدید خود را بر او خواهم نوشت.

^{۱۳} ای کسانی که گوش دارید، به آنچه که روح مقدس به کلیساها می‌گوید، گوش دهید!»

پیام عیسی مسیح به کلیسای شهر لائودیکیه

^{۱۴} به فرشته کلیسای شهر لائودیکیه بنویس:

«آن آمین، آن شاهد وفادار و راستین، آن که منشاء آفرینش خداست، چنین می‌گوید:
^{۱۵} من از کارهای تو باخبر هستم و می‌دانم که تو نه گرم هستی و نه سرد. ای کاش گرم می‌بودی و یا سرد.^{۱۶} اما چون بین این دو قرار داری، یعنی این که نه گرم هستی و نه سرد، تو را مانند تُف از دهان خود بیرون می‌اندازم.^{۱۷} زیرا می‌گویی که ثروتمند هستم، دارایی زیاد جمع کرده‌ام و به چیزی محتاج نیستم اما نمی‌دانی که از نگاه روحانی چقدر بدبخت، بیچاره، فقیر، کور و برهنه می‌باشی.^{۱۸} به تو نصیحت می‌کنم آن طلائی را که در آتش تصفیه شده است از من بخر تا از نگاه روحانی ثروتمند گردی. از من لباس سفیدی بخر تا با پوشیدن آن شرم برهنه بودن برطرف گردد. از من مرهمی بخر و به چشمان خویش بمال تا بینا گردی.^{۱۹} من کسانی را سرزنش و تربیه می‌نمایم که آنها را دوست می‌دارم، پس غیرتمند باش و توبه کن.^{۲۰} ببین، من پشت دروازه ایستاده و آن را می‌کوبم. اگر کسی صدای مرا بشنود و دروازه را باز کند، من داخل می‌شوم و با او نان خواهم خورد و او نیز با من.^{۲۱} به آن کسی که پیروز شود، جایی در روی تخت پادشاهی خود خواهم بخشید، همان‌طور که من پیروز شدم و با پدرم بر تخت پادشاهی او نشستم.
^{۲۲} ای کسانی که گوش دارید، به آنچه که روح مقدس به کلیساها می‌گوید، گوش دهید!»

پرستش در عالم بالا

۴ پس از آن نگاه کردم و در آسمان دروازه‌ای را دیدم که باز بود و همان صدایی که من در آغاز شنیده بودم مانند شیپوری به من گفت: «بالا بیا تا من آنچه را که بعد از این رُخ خواهد داد به تو نشان بدهم.»^۲ در همان لحظه روح خدا مرا فراگرفت و دیدم که در آسمان یک تخت پادشاهی قرار داشت و بر روی آن تخت کسی نشسته بود.^۳ آن تخت‌نشین مانند سنگ گرانبهای لعل و عقیق می‌درخشید و گرداگرد تخت را رنگین‌کمانی به درخشندگی زمرد فراگرفته بود.^۴ در گرداگرد این تخت، بیست و چهار تخت دیگر بودند که روی آنها بیست و چهار بزرگان نشسته بودند که لباسهای سفید برتن و تاجهای طلایی بر سر داشتند.^۵ نورِ رعد و برق از آن تخت پادشاهی می‌درخشید و صدای غرش آن به گوش می‌رسید. پیش روی آن تخت، هفت مشعل آتشین می‌سوخت که عبارت از همان هفت روح از جانب خدا بود.^۶ همین‌گونه در برابر آن تخت، بحری مانند شیشه بلور دیده می‌شد. در اطراف یعنی در چهار گوشه آن تخت، چهار موجود آسمانی قرار داشتند که بدن آنها از هر طرف پُر از چشم بود.^۷ موجود اول مانند شیر بود، موجود دوم مانند گوساله، موجود سوم چهره‌ای مانند چهره انسان داشت و موجود چهارم مانند عقابی در حال پرواز بود.^۸ هر یک از این چهار موجود آسمانی شش بال داشتند و بدنهایشان از هر طرف پُر از چشم بود و آنها شب و روز بدون وقفه می‌گفتند:

«قدوس، قدوس، قدوس، خداوند، خدای قادر مطلق،

که بود و هست و می‌آید.»

۹ هر زمانی که این موجودات آسمانی به آن تخت‌نشین که تا ابد زنده است، جلال، عزت و شکرگزاری تقدیم می‌کنند،^{۱۰} آن بیست و چهار بزرگان در برابر تخت‌نشین که تا ابد زنده است، سجده می‌کنند و او را می‌پرستند و تاجهای خود را در پیش تخت پادشاهی او گذاشته، می‌گویند:

«ای خداوند، ای خدای ما، تنها تو سزاوار هستی

که صاحب جلال، عزت و قدرت باشی،

زیرا که تو خالق همه چیز هستی،

و به اراده تو آنها وجود یافتند و به خواست تو آفریده شدند.»

طومار و بره

۵ آنگاه دیدم که تخت نشین، طوماری در دست راست دارد که هر دو طرف آن نوشته شده و با هفت مُهر، بسته شده بود. ^۲ من فرشته نیرومندی را دیدم که با صدای بلند فریاد زد: «چه کسی سزاوار آن است که طومار را باز کند و مُهرهایش را بردارد؟» ^۳ اما هیچ کس در آسمان یا روی زمین و یا زیر زمین قادر نبود که طومار را باز کند و ببیند در آن چه نوشته شده است. ^۴ من زار زار گریه می کردم، زیرا کسی یافت نشد که سزاوار آن باشد که طومار را باز کند و یا به داخل آن ببیند. ^۵ اما یکی از بزرگان به من گفت: «گریه مکن، زیرا آن شیر از قبیله یهودا و نهالی از نسل داوود پیروز شده است که طومار را باز کند و آن هفت مُهرش را بردارد.»

۶ آنگاه دیدم که در مرکز آن تخت پادشاهی و در میان آن موجودات آسمانی و بزرگان، بره ای ایستاده بود که علامت بره قربانی شده را داشت. آن بره دارای هفت شاخ و هفت چشم بود. هفت چشمی که هفت روح از جانب خدا هستند و نزد همه جهان فرستاده شده اند. ^۷ پس بره پیش آمد و طومار را از دست راست کسی که بر تخت پادشاهی نشسته بود، گرفت. ^۸ همین که طومار را گرفت، آن چهار موجود آسمانی و آن بیست و چهار بزرگان، نزد بره رو به خاک افتادند. هر یک از آنها یک چنگ و ظرف طلائی پُر از خوشبویی که عبارت از دعاهای مقدسین یعنی دعا‌های ایمانداران است، با خود داشتند. ^۹ آنها سرود جدیدی می خواندند:

«تو سزاوار هستی که آن طومار را بگیری،

و مَهرهایش را باز کنی.

زیرا تو گشته شدی، و با خون خود مردم را از هر قبیله و زبان،

هر قوم و ملت برای خدا خریدی.

^{۱۰} تو آنها را به سلطنت رسانیدی تا به عنوان کاهنان،

خدای ما را خدمت کنند و آنها بر زمین سلطنت خواهند کرد.»

^{۱۱} آنگاه دیدم و صدای فرشته‌گان بی‌شماری را که هزاران هزار بودند، شنیدم. آنها گرداگرد آن تخت پادشاهی و موجودات آسمانی و بزرگان ایستاده بودند ^{۱۲} و با صدای بلند می‌گفتند:

«سزاوار است آن برهٔ قربانی شده،

تا قدرت، ثروت، حکمت، توانایی،

عزت، جلال و ستایش را دریافت کند.»

^{۱۳} آنگاه شنیدم هر مخلوقی که در آسمان و بر روی زمین، در زیر زمین، در بحر و همه چیزهایی که در آنهاست، با صدای بلند چنین سرودند:

«ستایش، عزت، جلال و قدرت،

بر آن کسی که بر تخت پادشاهی نشسته است،

و بر آن بره تا به ابد باد!»

^{۱۴} و آن چهار موجود آسمانی گفتند: «آمین!» و بزرگان سجده نموده، او را پرستش کردند.

بره خدا یعنی مسیح، مَهرها را باز می کند

^{۱۵} در آن هنگام که بره، اولین مَهر از آن هفت مَهر را باز کرد، من دیدم و شنیدم که یکی از آن چهار موجود آسمانی با صدایی مانند رعد گفت: «بیا!»^۲ من دیدم که ناگهان یک اسپ سفید در آنجا پیدا شد و کسی که بر آن اسپ سوار بود، کمان به دست داشت و یک تاج به او داده شد. او پیروزمندانه برآمد تا فتح نماید.

^۳ وقتی بره، دومین مَهر را باز کرد، شنیدم موجود آسمانی دوم گفت: «بیا!»^۴ از آنجا اسپ دیگری که رنگ سرخ داشت، بیرون آمد و به کسی که سوار آن بود، اختیار داده شد تا صلح را از روی زمین بردارد، تا انسانها یکدیگر را بکشند، و به او یک شمشیر بزرگ داده شد.

^۵ وقتی بره، سومین مَهر را باز کرد، من شنیدم که موجود آسمانی سوم گفت: «بیا!» و من اسپ سیاهی را دیدم و کسی که بر آن اسپ سوار بود، ترازویی را در دست داشت^۶ و صدایی از میان آن چهار موجود آسمانی به گوشم رسید که گفت: «قیمت یک کیلو گندم و یا سه کیلو جو، برابر با مزد یک روز کار خواهد بود مگر به حاصل درخت زیتون و تاک انگور ضرری نرسان.»

^۷ زمانی که بره، چهارمین مَهر را باز کرد، صدای موجود آسمانی چهارم را شنیدم که گفت: «بیا!»^۸ وقتی به آنجا نگاه کردم، اسپ کم رنگی را دیدم. کسی که بر آن اسپ سوار بود، مرگ نام داشت و آن که به دنبالش می آمد، دنیای مُرده گان نام داشت. به آنها قدرتی داده شد تا بیست و پنج فیصد مردم زمین را با شمشیر، قحطی، امراض کشنده و حیوانات وحشی از بین ببرند.

^۹ وقتی بره، پنجمین مَهر را باز کرد، من در زیر قربانگاه، ارواح کسانی را دیدم که به خاطر کلام خدا و گواهی دادن به ایمان خود کشته شده بودند. ^{۱۰} آنها با صدای بلند فریاد زدند: «ای خداوند قدوس و راستین! تا چه وقت بر ساکنان زمین داوری نمی‌کنی و انتقام خون ما را از آنها نمی‌گیری؟» ^{۱۱} به هر یک از آنها چنین سفیدی داده شد و به آنها گفته شد که کمی دیگر انتظار بکشند تا تعداد همکاران و ایماندارانی که مانند آنها کشته می‌شوند، کامل گردد.

^{۱۲} و باز هم من دیدم که بره، ششمین مَهر را باز کرد، آنگاه زلزله شدیدی رُخ داد. آفتاب مانند لباس ماتم، سیاه شد و مهتاب مانند خون سرخ گردید. ^{۱۳} ستاره‌گان آسمان مانند انجیرهایی نارسیده که از تُندباد به زمین می‌ریزند، روی زمین فرو ریختند. ^{۱۴} آسمان مانند طوماری درهم پیچیده‌ای ناپدید شد و همه کوهها و جزیره‌ها از جای خود منتقل شدند. ^{۱۵} پادشاهان زمین، فرمانروایان، سرلشکران، توانگران، زورمندان و همهٔ انسانها، چه غلام و چه آزاد، خود را در غارها و در پشت صخره‌های کوهها پنهان ساختند. ^{۱۶} آنها به کوهها و صخره‌ها فریاد زدند: «بر روی ما بیفتید و ما را از چهرهٔ خدا که بر تخت پادشاهی نشسته است و از خشم بره یعنی مسیح پنهان کنید، ^{۱۷} زیرا روز بزرگ خشم خدا فرارسیده است، چه کسی می‌تواند در برابر آن روز مقاومت کند؟»

یکصد و چهل و چهار هزار نفر از قوم اسرائیل

^{۱۷} پس از این وقایع، من چهار فرشته را دیدم که در چهار سمت زمین ایستاده‌اند و جلو چهار باد زمین را می‌گرفتند تا دیگر بادی بر خشکه و بحر و هیچ درختی نوزد. ^{۱۸} آنگاه من فرشتهٔ دیگری را دیدم که از شرق برمی‌خاست و مَهر خدای زنده را در دست داشت. او با صدای بلند بر آن چهار فرشته که قدرت یافته بودند تا به خشکه و بحر ضرر برسانند، صدا می‌زد: ^{۱۹} «تا زمانی که ما بر پیشانی خدمتگاران خدا مَهر نکرده‌ایم، بر خشکه، بحر و درختها ضرری نرسانید.» ^{۲۰} آنگاه شنیدم که تعداد کسانی که از تمام قبیله‌های اسرائیل مَهر خدا را بر پیشانی‌هایشان دریافت کرده بودند، یکصد و چهل و

چهار هزار نفر بود.

^۵ دوازده هزار از قبیلهٔ یهودا،
دوازده هزار از قبیلهٔ رثوبین،
دوازده هزار از قبیلهٔ جاد،
^۶ دوازده هزار از قبیلهٔ آشیر،
دوازده هزار از قبیلهٔ نفتالی،
دوازده هزار از قبیلهٔ منسی،
^۷ دوازده هزار از قبیلهٔ شمعون،
دوازده هزار از قبیلهٔ لاوی،
دوازده هزار از قبیلهٔ ایساکار،
^۸ دوازده هزار از قبیلهٔ زبولون،
دوازده هزار از قبیلهٔ یوسف و
دوازده هزار نفر از قبیلهٔ بنیامین.

گروه بی‌شمار نجات یافته‌گان

^۹ بعد از این نگاه کردم و گروه بزرگی را دیدم که هیچ‌کس نمی‌توانست آنها را شمار کند. از هر ملت، قبیله، قوم و هر زبان پیش تخت پادشاهی و در برابر آن بره ایستاده بودند. آنها لباسهای سفید بر تن و شاخه‌هایی از درخت خُرما در دست داشتند و ^{۱۰} همهٔ آنها با صدای بلند فریاد می‌زدند: «نجات از سوی خدای ماست که بر تخت پادشاهی نشسته و از سوی آن بره است.» ^{۱۱} آنگاه همهٔ فرشته‌گانی که در گرداگرد آن تخت بودند، همراه با بزرگان و آن چهار موجود آسمانی در مقابل آن تخت، روی بر زمین گذاشته، خدا را پرستش کردند. ^{۱۲} آنها می‌گفتند: «آمین! ستایش و جلال، حکمت و سپاس، عزت و قدرت و توانایی از آن خدای ما باد، تا به ابد! آمین.»

^{۱۳} آنگاه یکی از آن بزرگان از من پرسید: «این کسانی که لباس سفید بر تن دارند، کیستند و از کجا آمده‌اند؟» ^{۱۴} من به او گفتم: «ای آقا، تو خود می‌دانی.» بعد به من گفت: «اینها همان کسانی هستند که از عذاب سخت گذشته‌اند، لباسهای خود را با خون بره شسته و آنها را سفید ساخته‌اند. ^{۱۵} به این سبب آنها در خانه خدا در برابر تخت او قرار دارند و خدا را شب و روز عبادت می‌کنند و در پناه آن تخت نشین خواهند بود. ^{۱۶} آنها دیگر احساس گرسنه‌گی یا تشنه‌گی نخواهند کرد. آفتاب یا گرمای سوزان دیگر آنها را آزار نخواهد داد. ^{۱۷} زیرا آن بره یعنی مسیح که در مرکز تخت خداست، چوپان آنها خواهد بود. او آنها را به چشمه‌های آب حیات بخش رهنمایی خواهد نمود و خدا همه اشکها را از چشمانشان پاک خواهد کرد.»

مهر هفتم

^۱ زمانی که بره، هفتمین مهر را باز کرد، حدود نیم ساعت در آسمان خاموشی بود. ^۲ آنگاه دیدم که به آن هفت فرشته‌ای که در حضور خدا ایستاده بودند، هفت شیپور داده شد.

^۳ و فرشته‌ای دیگر آمد و پیش قربانگاه ایستاد. او آتشدان طلایی با خود داشت و مقدار بیشتر خوشبویی به او داده شد تا با دعاهای همه ایمانداران بر قربانگاه طلایی‌ای که پیش تخت پادشاهی بود، تقدیم کند. ^۴ دود آن خوشبویی با دعاهای ایمانداران از دست آن فرشته به حضور خدا بالا رفت. ^۵ فرشته، آتشدان خوشبویی را برداشته با آتش قربانگاه پُر ساخت و آن را به سوی زمین پرتاب کرد. آنگاه رعد و برق و صدای ترسناکی برخاست و زمین لرزید.

نواختن شیپورها

^۶ سپس آن هفت فرشته که آن هفت شیپور را با خود داشتند، آنها را برای نواختن آماده

ساختند.^۷ اولین فرشته شیپور خود را به صدا درآورد. ژاله و آتش آمیخته با خون بارید و بر روی زمین فروریخت. سی فیصد زمین و سی فیصد درختها و همه سبزه‌ها سوختند.

^۸ دومین فرشته شیپور خود را به صدا درآورد. چیزی مانند کوهی از آتش سوزان به بحر انداخته شد و سی فیصد بحر به خون تبدیل شد،^۹ سی فیصد موجودات زنده بحر مُردند و سی فیصد کشتیها غرق شدند.

^{۱۰} سومین فرشته شیپور خود را به صدا درآورد و ستاره‌ای بزرگ مانند مشعلی سوزان از آسمان بر روی سی فیصد دریاها و چشمه‌های آب افتاد.^{۱۱} نام آن ستاره افسنتین بود. سی فیصد آبها تلخ شد و تعداد زیادی مردم که از آن آب تلخ نوشیدند، مُردند.

^{۱۲} چهارمین فرشته شیپور خود را به صدا درآورد. سی فیصد آفتاب، مهتاب و ستاره‌گان تاریک شدند. بر سی فیصد آنها تاریکی چیره شد و سی فیصد روشنایی روز و شب از بین رفت.^{۱۳} آنگاه عقابی را دیدم که در آسمان پرواز می‌کرد و شنیدم که با صدای بلند می‌گفت: «وای، وای، وای بر حال ساکنان زمین، زیرا اکنون سه فرشته دیگر شیپورهای خود را به صدا در خواهند آورد.»

^{۱۴} پس از آن، پنجمین فرشته شیپور خود را به صدا درآورد. من ستاره‌ای را دیدم که از آسمان به زمین افتاد و کلید دروازه چاه بی‌انتهای آن ستاره داده شد.^{۱۵} او با آن کلید، دروازه چاه بی‌انتهای را باز کرد، از آنجا دودی مانند دود یک کوره بزرگ برخاست و روشنایی آفتاب و هوا از دود آن چاه بی‌انتهای تیره و تاریک شد.^{۱۶} آنگاه از آن دود ملخها بیرون آمده، زمین را پُر ساختند و به آنها قدرتی مانند قدرت گژدم داده شد.^{۱۷} به ملخها گفته شد که به علف روی زمین، به گیاهها و درختها ضرری نرسانند بلکه فقط به کسانی ضرر برسانند که مَهر خدا را بر پیشانی خود ندارند.^{۱۸} به ملخها اجازه داده شد که آن کسان را به مدت پنج ماه شکنجه دهند و مانند کسانی که از نیش گژدم رنج می‌برند، آنها را عذاب دهند، ولی اجازه کشتن آنها را نداشتند.^{۱۹} در آن روزها مردم آرزوی مرگ خواهند

کرد اما مرگ را دریافت نخواهند توانست. زاری خواهند کرد که کاش بمیرند، ولی مرگ از آنها خواهد گریخت.

^۷ آن ملخها مانند اسپهائی بودند که آمادهٔ جنگ می‌باشند. بر سرهای شان چیزهایی مانند تاجهای طلائی قرار داشت و چهره‌های شان مانند چهرهٔ انسان بود.^۸ موهای شان مانند موهای زنان بود و دندانهایی مانند دندانهای شیر داشتند.^۹ سینه‌پوشهای آنها مانند زره‌های آهنین و صدای بالهای شان مانند صدای پای اسپها و ارابه‌هایی بود که به میدان جنگ هجوم می‌آورند.^{۱۰} آنها دُمها و نیشهایی مانند دُم و نیش گژدم داشتند و با این دُمها قدرت آن را داشتند که پنج ماه به مردم آزار برسانند.^{۱۱} پادشاه آنها فرشتهٔ چاه بی‌انتها است که نامش به زبان عبری، اَبدون است و در زبان یونانی، آپولیون است که معنای آن نابودکننده می‌باشد.^{۱۲} آن «وای» اول عقاب یعنی بلای اول گذشت اما دو بلای دیگر خواهند آمد.

^{۱۳} آنگاه ششمین فرشته شیپور خود را به صدا درآورد، و من از چهار گوشهٔ قربانگاه طلائی که در حضور خدا بود، صدایی شنیدم^{۱۴} که به فرشتهٔ ششم که شیپور با خود داشت، فرمود: «چهار فرشته‌ای را که بر دریای بزرگ فرات بسته شده‌اند، آزاد ساز.»^{۱۵} پس آن چهار فرشته آزاد شدند تا سی فیصد انسانها را نابود کنند. آنها برای همین سال، همین ماه، و همین روز و همین ساعت آماده شده بودند.^{۱۶} من شنیدم که تعداد اسپ سواران آن لشکر دو صد میلیون نفر بود.^{۱۷} و من در رؤیا اسپهائی را دیدم که سواران شان سینه‌پوشهایی به رنگهای سرخ آتشین، آبی تیره و زرد گوگردی بر تن داشتند. سر اسپهای شان مانند سر شیرها بود و از دهان شان آتش، دود و شعلهٔ گوگرد بیرون می‌آمد.^{۱۸} با این سه بلا یعنی آتش، دود و شعلهٔ گوگرد که از دهان شان بیرون می‌آمد، سی فیصد انسانها هلاک شدند.^{۱۹} قدرت اسپها در دهن و دُمهای شان بود. زیرا دُمهای شان مانند مارهایی بودند که با سر خود می‌گزیدند و مردم را زخمی می‌ساختند.

^{۲۰} کسانی که از این بلاها هلاک نشدند، از کارهای دست خود توبه نکردند. آنها از

پرستش ارواح شیطانی دست نکشیدند و به عبادت بُت‌هایی که از طلا، نقره، برنج، سنگ و چوب ساخته شده و قادر به دیدن، شنیدن و راه رفتن نبودند، ادامه دادند.^۱ همین‌گونه آنها از آدمکشی، جادوگری، فساد جنسی و دزدی خود دست نکشیدند.

فرشته و طومار کوچک

۱۰ آنگاه دیدم فرشته پُر قدرت دیگری از آسمان پایین می‌آمد که لباسی از ابر بر تن و رنگین‌کمانی بالای سر خود داشت. چهره‌اش مانند آفتاب و پاهایش مانند ستونهای آتش بود.^۲ او در دست خود طوماری کوچک داشت که باز شده بود. پای راست او بر بحر و پای چپش بر زمین قرار داشت.^۳ آنگاه فریاد بلندی مانند غُرش شیر برآورد و با فریاد او صدای هفت رعد و برق نیز شنیده شد.^۴ وقتی که آن هفت رعد و برق فریاد برآوردند، من نیز آماده بودم تا آنچه را که آنها می‌گویند بنویسم اما صدایی از آسمان شنیدم که فرمود: «آنچه را که آن هفت رعد و برق می‌گویند، در دل خود نگهدار و آن را نوشته نکن.»

۵ پس از آن من آن فرشته را دیدم که به روی بحر و خشکه پاهایش را گذاشته و دست راست خود را به سوی آسمان بلند کرد.^۶ او به خدایی که تا به ابد زنده است و آسمان، زمین، بحر و هر آنچه را که در آنهاست، آفریده‌است، سوگند یاد کرده گفت: «دیگر بیش از این تأخیری نخواهد بود!^۷ بلکه در آن زمان که فرشته هفتم شیپور خود را به صدا درآورد، راز خدا کامل خواهد شد، همان‌گونه که به خدمتگاران خود یعنی پیامبران وعده داده بود.»

۸ آنگاه من باز هم همان صدایی را شنیدم که از آسمان خطاب به من گفت: «برو طومار باز شده را از دست همان فرشته‌ای که پاهایش را بر بحر و خشکه گذاشته است، بگیر.»^۹ پس به سوی آن فرشته رفتم و به او گفتم که آن طومار کوچک را به من بدهد. او به من گفت: «آن را بردار و بخور. دل و درونت را تلخ خواهد ساخت اما در دهانت مانند

عسل، شیرین خواهد بود.»^{۱۰} و من طومار کوچک را از دست فرشته گرفتم و خوردم، آن طومار در دهانم مانند عسل شیرین بود اما وقتی قورتش کردم، دل و درونم تلخ گردید.^{۱۱} آنگاه به من گفتند: «تو باید یک بار دیگر پیام خدا را دربارهٔ بسیاری از قومها، ملتها، زبانها و پادشاهان برسانی.»

دو شاهد خدا

۱۱ | به من یک چوب دراز دادند که مانند چوب اندازه‌گیری بود و گفتند: «برو خانهٔ خدا و قربانگاه را اندازه بگیر و تعداد پرستش‌کننده‌گان آن را حساب کن،^۲ ولی با آن حویلی که بیرون خانهٔ خداست کاری نداشته باش و آن را اندازه نگیر، زیرا به ملت‌های غیریهود داده شده است و آنها برای چهل و دو ماه شهر مقدس را پایمال خواهند کرد.^۳ آنگاه من به دو شاهد خود قدرت خواهم داد که با لباس ماتم در تمام آن یکهزار و دو صد و شصت روز نبوت کنند.»

۴ | این دو شاهد که همچنان به نام دو درخت زیتون و دو چراغدان نیز نامیده شده‌اند، کسانی هستند که در حضور خداوند زمین ایستاده می‌شوند.^۵ اگر کسی بخواهد به آنها آزاری برساند، از دهان آنها آتشی بیرون می‌آید که دشمنان‌شان را می‌سوزاند و از بین می‌برد. به این ترتیب هرکسی به آنها آزار برساند، گشته می‌شود.^۶ این دو شاهد، صلاحیت بستن آسمان را دارند تا در ایام نبوت‌شان باران نبارد و قادر هستند که چشمه‌های آب را به خون تبدیل کنند و هر زمانی که بخواهند، زمین را دچار بلا سازند.

۷ | چون شهادت آنها به پایان برسد، آن حیوان وحشی که از چاه بی‌انتها بیرون می‌آید، بر ضد آنها خواهد جنگید. آن حیوان وحشی آنها را شکست داده و به قتل خواهد رساند.^۸ اجساد آن دو در جادهٔ عمومی آن شهر بزرگ که به خاطر کارهای زشت مردم‌شان به نام سُدوم یا مصر نیز یاد می‌شد، گذاشته خواهند شد؛ همان جایی که سرور ما عیسیای مسیح در آنجا به صلیب کشیده شده بود.^۹ مردم از همه قومها و قبیله‌ها و زبانها و ملت‌ها به سوی

اجساد آنها خواهند دید و تا سه و نیم شبانه روز نخواهند گذاشت که آنها دفن شوند.^{۱۰} و کسانی که بر روی زمین زندگی می‌کنند، خوشحالی خواهند کرد، جشن برپا خواهند داشت و به یکدیگر تحفه خواهند داد، زیرا این دو پیامبر ساکنان زمین را به عذاب ساخته بودند.^{۱۱} پس از سه و نیم روز، نفس حیات از جانب خدا در آنها داخل شد و آنها بر پای خود ایستاده شدند. از دیدن آنها مردم بسیار ترسیدند و به وحشت افتادند.^{۱۲} آنگاه صدای بلندی از آسمان شنیدند که خطاب به آنها گفت: «به اینجا بالا بیایید!» و آنها پیش چشم دشمنان‌شان با ابرها به آسمان بالا رفتند.^{۱۳} در همان لحظه زلزله شدیدی رخ داد و ده فیصد شهر فرو ریخت و هفت هزار نفر در آن زلزله گشته شدند. آنهایی که زنده ماندند، به وحشت افتادند و خدای آسمان را تمجید کردند.^{۱۴} بلای دوم به پایان رسید و متوجه شدم که بلای سوم به زودی می‌رسد.

شیپور هفتم

^{۱۵} آنگاه فرشته هفتم شیپور خود را به صدا درآورد و صداهای بلندی از آسمان شنیده می‌شد که می‌گفتند: «فرمانروایی این جهان به خداوند ما و مسیح او رسیده است و او تا به ابد سلطنت خواهد کرد.»^{۱۶} و آن بیست و چهار بزرگان که بر جایگاه‌های خود پیش تخت خدا نشسته بودند، روی بر زمین افتاده، خدا را پرستش کردند.

^{۱۷} آنها می‌گفتند:

«حمد و ثنا به تو ای خداوند، خدای قادر مطلق که هستی و بودی.

زیرا که قدرت عظیم خود را به دست گرفته

و سلطنت را آغاز کرده‌ای.

^{۱۸} ملتها خشمگین شدند،

اما روز خشم تو فرارسیده است.

پس زمان داوری بر مُرده‌گان نیز رسیده است،

و اکنون زمان آن رسیده است که خدمتگاران تو یعنی پیامبران،

ایمانداران و همه کسانی که از نام تو می‌ترسند،

چه مردم عادی و چه قدرتمند، اجر و پاداش خود را بیابند.

پس اکنون زمان آن رسیده است که همه کسانی که زمین را به نابودی کشانیده‌اند،

نابود گردند.»

^{۱۹} آنگاه خانه‌خدا در آسمان باز شد و در داخل آن، صندوق عهد خدا دیده شد. ناگهان

رعد و برق و زلزله پدید آمد، صداهای ترسناکی شنیده شد و ژاله شدید بارید.

زن و اژدها

۱۲ ^۱ آنگاه نشان عظیمی در آسمان ظاهر شد. زنی را دیدم که لباسی از آفتاب بر تن

داشت، ماه زیر پاهایش بود و تاجی با دوازده ستاره بر سر داشت. ^۲ او حامله بود و از

درد زایمان و عذاب زاییدن فریاد می‌زد.

^۳ آنگاه نشان دیگری در آسمان ظاهر شد؛ اژدهای سرخ‌رنگ و بزرگی دیده شد که هفت

سر و ده شاخ داشت و بر هر سرش یک تاج بود. ^۴ او با دُم خود سی فیصد ستاره‌گان

آسمان را جمع کرد و همه آنها را بر زمین زد. اژدها در برابر آن زن ایستاد تا همین‌که

طفلش تولد شود، طفل را بخورد. ^۵ آن زن پسری به دنیا آورد که با عصای آهنین بر همه

ملتها حکومت خواهد کرد. اما آن کودک به سوی خدا و تخت او رفته شد. ^۶ و آن زن به

بیابان، به جایی که خدا برایش آماده کرده بود، گریخت تا در آنجا یکهزار و دوصد و

شصت روز نگهداری شود.

^۷ در آسمان جنگی رُخ داد. میکائیل و فرشته‌گانش با اژدها جنگیدند. اژدها و فرشته‌گانش نیز بر ضد آنها جنگیدند. ^۸ اژدها شکست خورد و دیگر در آسمان جایی برای او و فرشته‌گانش نبود. ^۹ پس آن اژدهای بزرگ بیرون انداخته شد؛ یعنی همان مار قدیمی که همهٔ جهان را گمراه کرده بود و نامش ابلیس و شیطان است، همراه با فرشته‌گانش به زمین انداخته شدند.

^{۱۰} آنگاه من صدای بلندی از آسمان شنیدم که گفت: «اکنون نجات و قدرت و پادشاهی خدای ما رسیده است و مسیح او حاکمیت را به دست گرفته است. شیطان یعنی آن کسی که مدعی ایمانداران بود و شب و روز آنها را در برابر خدای ما متهم می‌ساخت، از آسمان بیرون رانده شده است. ^{۱۱} آنها با خون بره و با شهادتی که بر زبان می‌آوردند بر او پیروز شده‌اند، زیرا که جان خود را حتی تا دم مرگ عزیز نشمردند. ^{۱۲} پس ای آسمان و ای ساکنان آن، خوشی کنید. اما وای بر حال زمین و بحر، زیرا شیطان به سوی شما پرتاب شده است و از این که می‌داند مهلت زیادی ندارد، بسیار خشمگین است.»

^{۱۳} همین که اژدها دید که به زمین انداخته شد، به دنبال همان زنی که پسر را به دنیا آورده بود، رفت. ^{۱۴} اما به آن زن دو بال مانند بال عقاب بزرگ داده شد تا به سوی بیابان پرواز کند و در مکانی که برایش آماده شده بود، مدت سه و نیم سال دور از دسترس اژدها نگهداری شود. ^{۱۵} آنگاه اژدها به دنبال آن زن، سیلابی از دهان خود جاری ساخت تا آن سیلاب زن را با خود ببرد. ^{۱۶} اما زمین به آن زن کمک کرد و دهان باز نموده و سیلابی را که اژدها از دهان خود جاری ساخته بود، فرو بُرد. ^{۱۷} پس اژدها بر آن زن بسیار خشمگین شد و برای جنگیدن با فرزندان دیگر آن زن که فرمان خدا را اطاعت می‌کنند و به نام عیسی شهادت می‌دهند، بیرون آمد. ^{۱۸} و اژدها در کنار بحر روی ریگها ایستاد.

حيوان وحشی اول

۱۳ پس از آن دیدم که یک حیوان وحشی از میان بحر بیرون آمد که ده شاخ و هفت سر داشت. بر هر شاخ او یک تاج قرار داشت و بر هر سرش نامی کفرآمیز نوشته شده بود.^۲ آن حیوان وحشی مانند یک پلنگ بود که پاهایش چون پاهای خرس و دهانش چون دهان شیر بود. آن اژدها، قدرت و تخت خود را به این حیوان وحشی داد و اختیارات عظیم به او بخشید.^۳ من دیدم که یکی از سرهای آن حیوان وحشی که زخم مرگبار برداشته بود، شفا یافت و همه مردم دنیا با حیرت به دنبال آن حیوان وحشی رفتند.^۴ مردم آن اژدها را پرستش کردند، زیرا او همه صلاحیت خود را به آن حیوان وحشی سپرده بود. آنها حیوان وحشی را نیز پرستش کرده می گفتند: «کیست که بتواند با این حیوان وحشی برابری کند؟ کیست که بتواند با او بجنگد؟»

۵ به آن حیوان وحشی اجازه داده شد که سخنان بزرگ و کفرآمیز بگوید و برای مدت چهل و دو ماه حکمروایی کند.^۶ او بر ضد خدا و به نام او و مسکن او و تمام ساکنان آسمان کفرگویی می کرد.^۷ همچنان به او اجازه داده شد که با ایمانداران بجنگد و آنها را شکست دهد و بر همه قبیله ها، قومها، زبانها و ملتها در دنیا حاکمیت داشته باشد.^۸ همه ساکنان زمین آن حیوان وحشی را پرستش خواهند کرد. آنها کسانی هستند که قبل از آفرینش جهان، نامشان در کتاب زندگی نوشته نشده بود، کتابی که به بره قربانی شده تعلق دارد.

۹ هر آن کسی که گوش شنوا دارد، بشنود!

۱۰ اگر قرار باشد کسی به اسارت برود، به اسارت خواهد رفت

و اگر قرار باشد کسی با شمشیر کشته شود، با شمشیر کشته خواهد شد.

بردباری و ایمان پیروان مسیح به این حقیقت بسته گی دارد.

حیوان وحشی دوم

^{۱۱} آنگاه حیوان وحشی دیگری را دیدم که از زمین بیرون می‌آمد. او دو شاخ مانند شاخهای گوسفند داشت اما مانند اژدها سخن می‌گفت. ^{۱۲} او از صلاحیت حیوان وحشی اول استفاده نموده و همه زمین و ساکنان آن را به پرستش آن حیوان اول که از زخم مرگبارش شفا یافته بود، مجبور می‌ساخت. ^{۱۳} او نشانه‌های بزرگ و معجزه‌آمیز انجام می‌داد، حتی پیش چشم آدمها از آسمان آتش بر زمین می‌بارانید. ^{۱۴} او همه ساکنان زمین را با نشانه‌های معجزه‌آمیز که به صلاحیت حیوان وحشی اول انجام می‌داد، فریب داده و به آنها می‌گفت که مجسمه‌ای به افتخار آن حیوان وحشی که با شمشیر زخمی شده و هنوز زنده بود، بسازند. ^{۱۵} به او قدرت داده شد که به مجسمه آن حیوان وحشی حیات ببخشد تا آن مجسمه بتواند سخن بگوید و نیز آنهایی را که به مجسمه سجده نمی‌کردند، بکشد. ^{۱۶} او همه مردم را چه اشخاص عادی و قدرتمند، توانگر و بینوا، غلام و آزاد، مجبور می‌ساخت که باید روی دست راست یا پیشانی خود نشانه‌ای داشته باشند. ^{۱۷} هیچ‌کس نمی‌توانست بدون آن نشانه خرید و فروش کند. آن نشانه نام آن حیوان وحشی یا عدد نام او بود.

^{۱۸} دانستن این چیزها به حکمت بسته‌گی دارد. کسی که دانا است می‌تواند عدد آن حیوان وحشی را که ۶۶۶ است، تشخیص دهد زیرا که آن عدد، عدد یک انسان است.

بره خدا یعنی عیسی مسیح و برگزیده‌گان او

^{۱۴} آنگاه نگاه کردم و او را که به عنوان بره یاد می‌شود بالای کوه صهیون ایستاده دیدم. همراه با بره یکصد و چهل و چهار هزار نفر بودند که بر پیشانی هر یک از آنها نام او و نام پدرش نوشته شده بود. ^۲ باز من از آسمان صدایی شنیدم که مانند صدای آبشار و صدای شدید رعد و برق بود. آن صدا مانند آهنگ چنگ نوازانی بود که مشغول نواختن چنگ بودند. ^۳ آنها سرود تازه‌ای در پیشگاه تخت خدا و در حضور آن چهار موجود

آسمانی و بزرگان می‌سراییدند. آن سرود را هیچ‌کس نمی‌توانست بیاموزد، به جز آن یکصد و چهل و چهار هزار نفر که از این دنیا با خرید شده بودند.^۴ اینها همان کسانی هستند که با زنان همبستر نشده و خود را پاک نگهداشته‌اند و هر جا که بره می‌رود، از او پیروی می‌کنند. آنها برای خدا و بره به عنوان اولین ثمره از میان همهٔ انسانها با خرید شده‌اند.^۵ هیچ دروغی در دهان‌شان یافت نشد، زیرا آنها خالی از هر عیب هستند.

سه فرشته و پیام آنها

^۶ آنگاه فرشته‌ای دیگر را دیدم که در آسمان پرواز نموده و خبرخوش جاویدان را به ساکنان زمین، یعنی به همهٔ ملتها، قبیله‌ها، زبانها و قومها بشارت می‌داد.^۷ او با صدای بلند فریاد می‌زد: «از خدا بترسید و او را ستایش کنید، زیرا که زمان داوری او رسیده است. همان کسی را پرستش کنید که آسمان، زمین، بحر و چشمه‌های آب را خلق نمود.»

^۸ آنگاه فرشتهٔ دومی او را دنبال کرده، فریاد زد: «بابل فروریخت! بابل، آن شهر بزرگ فروریخت! همان شهری که تمام ملتها را مجبور کرده بود از شراب شهوت و زناکاری او بنوشند.»

^۹ فرشتهٔ سوم به دنبال آنها آمد و با صدای بلند فریاد زده گفت: «هرکسی که به آن حیوان وحشی و مجسمهٔ او سجده کند و نشانهٔ او را بر پیشانی یا دست خود داشته باشد،^{۱۰} شراب غضب خدا را خواهد نوشید، یعنی آن شراب قوی که در جام خشم خدا انداخته شده است. آنها در برابر فرشته‌گان مقدس خدا و در برابر بره در شعله‌های گوگرد و آتش عذاب خواهند دید.^{۱۱} دود آتشی که آنها را عذاب می‌دهد تا به ابد بلند خواهد بود. برای کسانی که به حیوان وحشی و مجسمهٔ او سجده می‌کنند و یا نشانهٔ نام او را قبول می‌کنند، نه در روز آرامش خواهد بود و نه در شب.»^{۱۲} از این خاطر ایماندارانی که احکام خدا را اطاعت می‌کنند و در ایمان خود به عیسای مسیح وفادار هستند، باید در

ایمان خود پایدار بمانند.

^{۱۳} آنگاه من صدایی از آسمان شنیدم که به من فرمود: «این را بنویس: خوشا به حال کسانی که از این پس با ایمان به خداوند می‌میرند.» و روح مقدس فرمود: «بلی، آنها از رنج و زحمت خویش آرامش خواهند یافت، زیرا کارهای نیکوی‌شان با آنها خواهند بود.»

درو کردن حاصل زمین

^{۱۴} آنگاه همچنان که من می‌دیدم، ابر سفیدی پیدا شد و بالای آن ابر کسی مانند پسرانسان نشسته بود که تاجی از طلا بر سر و داس تیز در دست داشت. ^{۱۵} فرشته دیگری از خانه خدا بیرون آمد و با صدای بلند خطاب به آن کس که بالای ابر نشسته بود گفت: «داس خود را بردار و درو کن، زیرا موسم درو رسیده و حاصل زمین آماده است.» ^{۱۶} و آن کس که بالای ابر نشسته بود، داس خویش را به کار بُرد و حاصل زمین درو شد. ^{۱۷} و باز فرشته دیگری از خانه خدا که در آسمان قرار داشت، بیرون آمد. او نیز داس تیزی در دست داشت. ^{۱۸} پس از آن فرشته دیگری از قربانگاه بیرون آمد که اختیار آتش قربانگاه به دست او بود. او با فریاد خطاب به فرشته‌ای که داس تیز در دست داشت گفت: «داس تیز خود را به کار ببر و خوشه‌های انگور تاکستان این دنیا را بچین، زیرا انگور آن رسیده است.» ^{۱۹} پس آن فرشته داس خود را به کار بُرد و انگورهای تاکستان این دنیا را چید و آنها را در چرخشت بزرگ غضب خدا ریخت. ^{۲۰} انگورها در آن چرخشت بیرون از شهر لگد کوب شد. سیلاب خون از آن چرخشت جاری شد که طول آن به اندازه سه صد کیلومتر و بلندی آن به اندازه افسار یک اسپ بود.

فرشته‌گان و بلاهای آخر

۱۵ ^۱ در آسمان نشان بزرگ و شگفت‌انگیز دیگری دیدم: هفت فرشته با هفت بلا.

آنها آخرین بلاها هستند، زیرا با آنها غضب خدا به پایان می‌رسد.

^۲ چیزی دیدم که مانند بحری از شیشه بلور و آمیخته به آتش بود. در آنجا کسانی را دیدم که بر حیوان وحشی و مجسمه و عدد نام او پیروز شده بودند. آنها چنگهایی را به دست داشتند که خدا به ایشان داده بود. ^۳ آنها سرود خادم خدا، موسی، را می‌خواندند و همچنان سرود آن بره را که می‌گوید:

«چقدر بزرگ و شگفت‌انگیز است اعمال تو،

ای خداوند، خدای قادر مطلق!

چقدر عادلانه و درست است روشهای تو،

ای پادشاه همه ملتها!

^۴ کیست که از تو نترسد، ای خداوند،

و کیست که نام تو را ستایش نکند؟

زیرا تنها تو مقدس هستی.

همه ملتها در حضور تو خواهند آمد

و تو را پرستش خواهند کرد،

زیرا عدالت تو از طریق کارهای تو آشکار شده است.»

^۵ پس از آن دیدم که عبادتگاه یعنی آن خیمه حضور خدا در آسمان باز شد. ^۶ هفت فرشته که هفت بلا را با خود داشتند، از آن عبادتگاه بیرون آمدند. فرشته‌گان کتان پاکیزه

و نورانی به تن و شال طلایی به دُور سینه داشتند. ^۲ آنگاه یکی از آن چهار موجود آسمانی هفت جام طلایی را به آن هفت فرشته داد و آن جامها از خشم خدایی که تا به ابد زنده است، پُر بودند. ^۸ عبادتگاه از دود جلال و قدرت خدا پُرگشت. تا وقتی که هفت بلای آن هفت فرشته به انجام نرسید، هیچ کس نمی توانست داخل آن عبادتگاه شود.

جام های خشم خدا

۱۶ آنگاه از خانه خدا صدای بلندی شنیدم و آن صدا به هفت فرشته گفت: «بروید و هفت جام خشم خدا را به زمین بریزید.»

^۲ پس فرشته اول رفت و جام خود را بر زمین ریخت و زخمهای زشت و دردناک بر بدن مردمی که نشانه حیوان وحشی را بر خود داشتند و به مجسمه اش سجده می کردند، نمایان شد.

^۳ فرشته دوم جام خود را به بحر ریخت و آب بحر به خونی مانند خون شخص مُرده مبدل شد و همه جانداران بحر مُردند.

^۴ فرشته سوم جام خود را بر دریاها و چشمه ها ریخت و آب آنها به خون مبدل گشت. ^۵ آنگاه شنیدم که فرشته نگهبان آنها چنین گفت:

«ای خدای پاک که از ازل بوده و تا به ابد هستی، تو در داوری هایت عادل هستی،

^۶ زیرا به آنهایی که خون ایمانداران و پیامبران تو را ریخته اند، خون دادی که بنوشند، یعنی همان چیزی که مستحق آن بودند.»

^۷ آنگاه شنیدم که از قربانگاه صدایی آمده گفت:

«ای خداوند، خدای قادر مطلق، چقدر راست و عادلانه است، داوری های تو!»

^۸ فرشتهٔ چهارم جام خود را بر آفتاب ریخت تا آفتاب با گرمای خود مردم را بسوزاند.
^۹ مردم چنان از شدت گرمای آفتاب سوختند که به نام خدایی که اختیار چنین بلاها را در دست دارد، کفر می‌گفتند و حاضر نبودند از اعمال خود توبه نموده، عظمت خدا را ستایش نمایند.

^{۱۰} فرشتهٔ پنجم جام خود را بر روی تخت حیوان وحشی ریخت و سلطنت او به تاریکی فرورفت. مردم از درد زیاد، دندان به دندان می‌ساییدند ^{۱۱} و به خاطر دردها و زخمهای خود به خدای آسمان کفر می‌گفتند و از اعمال خود توبه نمی‌کردند.

^{۱۲} فرشتهٔ ششم جام خود را بر دریای بزرگ فرات ریخت و آب آن دریا خشک شد تا راه برای آمدن پادشاهان مشرق زمین آماده گردد. ^{۱۳} آنگاه دیدم که از دهان اژدها، از دهان حیوان وحشی و از دهان آن پیامبر دروغین، سه روح پلید مانند سه بقه بیرون می‌آید. ^{۱۴} زیرا آنها همان ارواح شیطانی هستند که قدرت انجام نشانه‌های معجزه‌آمیز را نیز دارند. آنها به سراسر جهان می‌روند تا پادشاهان تمام دنیا را برای جنگ در آن روز بزرگ خدای قادر مطلق گردهم بیاورند.

^{۱۵} عیسیای مسیح می‌فرماید: «توجه کنید! آمدن من مانند آمدن دزد، غیرمنتظره خواهد بود. خوشا به حال کسی که بیدار باشد و لباس خود را نگهدارد تا مبادا در پیش چشم همه برهنه راه برود و رسوا گردد!» ^{۱۶} آنگاه آن سه روح پلید، پادشاهان را در جایی که به عبرانی آرمگدون خوانده می‌شود، جمع کردند.

^{۱۷} آنگاه فرشتهٔ هفتم جام خود را بر هوا ریخت و از خانهٔ خدا و از تخت او صدای بلندی برآمد که گفت: «همه چیز تمام شد!» ^{۱۸} رعد و برق و صداهای ترسناک شنیده شد و زلزلهٔ شدیدی رُخ داد که مانند آن زلزله در تاریخ بشر هرگز دیده نشده بود. ^{۱۹} شهر بزرگ بابل سه پاره شد و شهرهای دنیا ویران شدند. خدا بابل بزرگ را به یاد آورد و جامی را که از شراب آتشین خشم و غضب او پُر بود، به او نوشانید. ^{۲۰} جزیره‌ها همه ناپدید گشته و کوه‌ها نابود شدند. ^{۲۱} دانه‌های بزرگ ژاله به وزن چهل و پنج کیلوگرام از

آسمان بر سر همه مردم بارید و آنها به خاطر آن به خدا کفر می‌گفتند، زیرا این بلا بسیار وحشتناک بود.

داوری بر بابل بزرگ

۱۷^۱ آنگاه یکی از آن هفت فرشته‌گانی که جام به دست داشتند، پیش من آمد و به من گفت: «بیا، تا مجازات آن فاحشه بزرگ را به تو نشان دهم، یعنی مجازات آن شهر بزرگی که نزدیک آبهای بسیار قرار دارد.^۲ پادشاهان زمین با او زنا کرده‌اند و مردم سراسر جهان از نوشیدن شراب زناکاری او خود را مست ساخته‌اند.»

^۳ آن فرشته مرا در روح به بیابان برد و در آنجا زنی را دیدم که بر یک حیوان وحشی و سرخ رنگ سوار بود. بدن این حیوان وحشی پُر از نامهای کفرآمیز بود و هفت سر و ده شاخ داشت.^۴ آن زن لباس ارغوانی و سرخ رنگ بر تن داشت و با طلا، سنگهای قیمتی و مروارید آراسته شده بود. او پیاله طلایی در دست داشت که پُر از کارهای پلید و فسادهای جنسی او بود.^۵ بر پیشانی او این نام مرموز نوشته شده بود: «شهر بابل بزرگ، مادر فاحشه‌ها و تمام کارهای پلید روی زمین.»^۶ من دیدم که آن زن از خون مقدسین مست بود، یعنی از خون کسانی که با گواهی دادن به مسیح جان خود را از دست داده بودند.

همین‌که سوی او دیدم، بسیار تعجب کردم.^۷ آن فرشته به من گفت: «چرا چنین تعجب کردی؟ من راز آن زن و آن حیوان وحشی را که هفت سر و ده شاخ دارد و زن بر آن سوار است، برایت تشریح می‌دهم.^۸ آن حیوان وحشی را که دیدی زمانی زنده بود، ولی دیگر زنده نیست. او به زودی از چاه بی‌انتهای بیرون خواهد آمد و به سوی هلاکت خواهد رفت. ساکنان زمین که نامهایشان پیش از پیدایش دنیا در کتاب زندگی نوشته نشده بود، از دیدن این حیوان وحشی تعجب خواهند کرد، زیرا آن حیوان وحشی که زنده بود و دیگر نیست، باز خواهد آمد.»

^۹ درک این چیزها فهم و دانایی می‌خواهد. آن هفت سر، هفت کوه‌اند که زن بر آنها قرار دارد. آن هفت سر، هفت پادشاه نیز هستند. ^{۱۰} پنج نفر آنها از بین رفته‌اند اما یکی از آنها هم اکنون فرمانروایی می‌کند و هفتمین پادشاه هنوز نیامده است اما هر وقت بیاید، فقط مدت کوتاهی دوام خواهد آورد. ^{۱۱} اما آن حیوان وحشی که زمانی زنده بود و دیگر زنده نیست، پادشاه هشتم است. او به آن هفت نفر تعلق دارد و به‌سوی هلاکت می‌رود.

^{۱۲} ده شاخی را که دیدی، همان ده پادشاه هستند که هنوز به سلطنت نرسیده‌اند اما برای هر کدام از آنها اختیار داده می‌شود که به مدت کوتاهی در سلطنت آن حیوان وحشی حصه داشته باشند. ^{۱۳} آنها همه یک هدف دارند و قدرت و صلاحیت خود را به آن حیوان وحشی می‌بخشند. ^{۱۴} آنها با بره‌خدا جنگ خواهند کرد و بره پیروز خواهد شد، زیرا او خداوند خدایان و شاه شاهان است. آنهايي که با او هستند، فراخوانده‌شده، برگزیده و پیروان وفادار او یاد خواهند شد.»

^{۱۵} آنگاه آن فرشته به من گفت: «در جایی که فاحشه نشسته بود و آن آبهایی را که دیدی، نشانه قومها، گروه‌های مردم، ملتها و زبانها می‌باشند. ^{۱۶} آن ده شاخ را که دیدی، با آن حیوان وحشی دشمن آن فاحشه خواهند شد و او را برهنه خواهند ساخت. گوشت تنش را خواهند خورد و او را در آتش خواهند سوزانید. ^{۱۷} زیرا خدا دلهای آنها را از خواسته‌های خود پُر ساخته است تا آنها مطابق به آن عمل کنند. از این رو آنها با همدلی پادشاهی خود را به آن حیوان وحشی واگذار کردند تا آن چیزی که خدا در کلامش فرموده بود، تکمیل شود. ^{۱۸} آن زنی را که دیدی، همان شهر بزرگ است که بر پادشاهان این دنیا حکومت می‌کند.»

سقوط بابل

۱۸ ^۱ پس از این من فرشته دیگری را دیدم که از آسمان پایین می‌آمد. او با اختیار عظیم آمد و زمین از جلال او نورانی شد. ^۲ آن فرشته با صدای بلند فریاد زد: «بابل

سقوط کرده است! بابل بزرگ سقوط کرده است! بابل به مسکن ارواح شیطانی و جایگاه ارواح پلید تبدیل شده است. آنجا آشیانهٔ کثیف پرنده‌گان نجس و نفرت‌انگیز گردیده است،^۳ زیرا همهٔ ملتها از شراب شهوت او نوشیده‌اند. پادشاهان این دنیا با او زنا کرده‌اند و از فراوانی خواهشهای او تاجران این دنیا ثروتمند شده‌اند.»

^۴ آنگاه صدای دیگری از آسمان شنیدم که گفت:

«ای قوم برگزیدهٔ من، از شهر بابل خارج شوید،

مبادا در گناهان او شریک شده

و در بلاهایش گرفتار گردید.

^۵ زیرا گناهان او تا به آسمان رسیده است

و خدا جنایتهای او را به یاد دارد.

^۶ آنچنان با او رفتار کنید که او با دیگران کرده است،

بدی‌هایش را دو چندان به او بازگردانید.

پیاله‌اش را دو برابر تلخ‌تر از پیاله‌ای بگردانید

که او برای شما آماده کرده بود.

^۷ به همان اندازه که او به شهرت خود افتخار نموده و در عیاشی زندگی می‌کرد،

به همان اندازه به او درد و عذاب برسانید.

زیرا او در دلش می‌گوید:

«من مانند یک ملکه بر تخت نشسته‌ام،

من بیوه نیستم و غم را هرگز نخواهم دید.»

^۸ به این جهت تمام بلاها، یعنی مرگ و غم و قحطی همه یکباره بر او خواهد آمد

و کاملاً در آتش خواهد سوخت،

زیرا خدایی که او را محکوم می‌کند، خداوند توانا و پُر قدرت است.»

^۹ هرگاه پادشاهان زمین که با او زنا کردند و شریک عیاشی او شدند، دود سوختن او را ببینند، به حال او گریه و زاری خواهند کرد. ^{۱۰} آنها از ترس عذابی که او متحمل می‌شود، دور ایستاده خواهند گفت: «افسوس! افسوس! ای شهر بزرگ، ای بابل، ای شهر پُر قدرت! چطور فقط در یک ساعت محکوم شدی!»

^{۱۱} تاجران روی زمین نیز اشک خواهند ریخت و برای او ماتم خواهند گرفت، زیرا دیگر کسی اموال آنها را نمی‌خرد. ^{۱۲} نه طلا و نقره، نه سنگهای قیمتی و مروارید، نه کتان نازک، نه تکه ارغوانی، نه ابریشم و نه تکه سرخ، نه چوبهای گوناگون و خوشبو، نه وسایل چوب قیمتی، برنجی، آهنی و مرمری، ^{۱۳} نه دارچین و مصالجات، نه عطریات و بخور و کُنْدُر، نه شراب و نه روغن، نه آرد و دانه گندم، نه گاو، گوسفند و اسب و نه اربابهای آنها را و نه غلامان و اسیران جنگی. ^{۱۴} پس تاجران به او خواهند گفت: «آن میوه‌ای را که سخت در آرزوی به دست آوردنش بودی، از دست دادی و اموال قیمتی و زیبایت از بین رفته است و دیگر هیچ وقت آنها را به دست نخواهی آورد.» ^{۱۵} تاجران که از اجناس آن ثروتمند شده‌اند، از دیدن شکنجه و عذابش ترسیده، دور خواهند ایستاد و با گریه و غم خواهند گفت: ^{۱۶} «وای بر تو! ای شهر بزرگ که لباسهای کتان نازک ارغوانی و سرخ به تن داشتی و با طلا، سنگهای قیمتی و مروارید خود را می‌آراستی! ^{۱۷} چگونه در یک ساعت همه ثروت تو نابود گردید!»

همه کشتیرانان، دریانوردان، مسافرین بحری و کسانی که از راه بحر تجارت می‌کنند، دور ایستادند. ^{۱۸} چون آنها دود سوختن آن شهر را دیدند، فریاد زده گفتند: «کدام شهری مانند تو چنین بزرگ بوده است؟» ^{۱۹} آنها خاک بر سر خود می‌ریختند و با گریه و زاری فریاد می‌زدند: «وای بر این شهر بزرگ، شهری که تمام صاحبان کشتی از آن ثروتمند شدند، اینک در یک ساعت ویران شد!»

^{۲۰} ای آسمان از ویرانی او خوشی کن، ای ایمانداران، ای رسولان و ای پیامبران خوشی کنید، زیرا که خدا او را به خاطر شما داوری کرده است.

^{۲۱} آنگاه یک فرشته بسیار قدرتمند، سنگی را که مانند سنگ بزرگ آسیاب بود، برداشته به بحر انداخت و گفت: «بابل بزرگ همین‌گونه با شدت سقوط خواهد کرد و دیگر اثری از آن یافت نخواهد شد. ^{۲۲} ای بابل، دیگر صدای هیچ چنگ‌نواز، آواز خوان، نی‌نواز و سُر‌نواز در تو شنیده نخواهد شد. دیگر هیچ صنعتگری در تو پیدا نخواهد شد، دیگر صدای هیچ آسیابی از تو به گوش نخواهد رسید! ^{۲۳} روشنایی چراغی در تو دیده نخواهد شد و دیگر صدای شاد داماد و عروس از تو به گوش نخواهد رسید! تاجران تو در آن زمان بزرگان دنیا بودند و تو با جادوی خود همه ملتها را فریب داده بودی. ^{۲۴} خون همه پیامبران، ایمانداران و خون همه کسانی که بر روی زمین گشته شده‌اند، بر گردن تو است.»

۱۹ ^۱ پس از این چیزها، من آواز مردم زیادی را از آسمان شنیدم که می‌گفتند: «خدا را ستایش کنید! نجات و جلال و قدرت از آن خدای ماست. ^۲ زیرا داوری‌های او راست و عادلانه می‌باشد! خدا آن فاحشه بزرگ را که با زناکاری خود زمین را به فساد کشید، محکوم کرد و انتقام خون خدمتگاران خود را از او گرفته است.» ^۳ آنها بار دیگر گفتند: «خدا را ستایش کنید! دود آن شهر برای همیشه به آسمان بلند خواهد بود.» ^۴ آن بیست و چهار بزرگان و چهار موجود آسمانی روی بر زمین گذاشتند و خدا را که بر تخت پادشاهی نشسته بود پرستش کرده گفتند: «آمین، خدا را ستایش کنید!» ^۵ آنگاه از

آن تخت صدایی بلند شد که گفت: «ای همه خدمتگاران او، چه اشخاص عادی و چه قدرتمند و ای کسانی که از او می‌ترسید، خدای ما را ستایش کنید!»

جشن عروسی بره

^۶ آنگاه صدایی شنیدم که مانند صدای یک جمعیت بزرگ، مانند صدای آبهای بسیار و مانند صدای غرش شدید رعد بود و می‌گفت: «خدا را سپاس! زیرا خداوند، خدای ما که قادر مطلق است، سلطنت می‌کند! ^۷ خوشی و وجد کنیم و او را جلال دهیم، زیرا که جشن عروسی بره خدا فرارسیده و عروس او خود را برای داماد آماده کرده است. ^۸ عروس او با لباس کتان ظریف، پاک و درخشان آراسته گردیده است.» هدف از کتان ظریف، کارهای نیک ایمانداران است.

^۹ سپس فرشته به من گفت: «این را بنویس، خوشا به حال کسانی که به جشن عروسی بره دعوت شده‌اند.» فرشته در ادامه به من گفت: «اینها کلام راستین خداست.» ^{۱۰} من پیش پای او افتادم تا او را سجده کنم اما او به من گفت: «نه، چنین نکن، من نیز خدمتگاری مانند تو هستم، مانند تو و برادرانت که به عیسای مسیح شهادت داده‌اند. خدا را پرستش کن! زیرا همه الهام و پیام از طرف روح مقدس درباره عیسای مسیح شهادت می‌دهد.»

نمایان شدن شاه شاهان

^{۱۱} آنگاه دیدم که آسمان باز شد. در آنجا اسپ سفیدی را دیدم و کسی که سوار بر آن اسپ بود، امین و حق نامیده می‌شد. او با عدالت، داوری و جنگ می‌کند. ^{۱۲} چشمانش مانند شعله آتش بود، تاجهای زیادی بر سر داشت و نامی بر او نوشته شده بود که هیچ‌کس جز خودش نمی‌توانست آن را بفهمد. ^{۱۳} چینی که او بر تن داشت، آغشته به خون بود. نام او «کلام خدا» بود. ^{۱۴} لشکرهایی که در آسمان بودند، سوار بر اسپهای سفید با لباسهای کتان ظریف، سفید و پاکیزه به دنبال او می‌رفتند. ^{۱۵} از دهان آن اسپ سوار شمشیر تیزی بیرون آمد تا با آن ملتها را بزند. او با چوبدست آهنین بر آنها

حکومت نموده و چرخشتِ شرابِ خشم و غضبِ خدایِ قادرِ مطلق را لگدمال خواهد کرد.^{۱۶} بر لباس و بر ران او عنوان «شاهِ شاهان و خداوندِ خدایان» نوشته شده بود.

^{۱۷} آنگاه فرشته‌ای را بر آفتاب ایستاده دیدم که با صدای بلند به همهٔ پرنده‌گانی که در آسمان در حال پرواز بودند می‌گفت: «بیایید و برای جشن بزرگ خدا جمع شوید»^{۱۸} و گوشت پادشاهان، فرماندهان و زورمندان، گوشت اسبها و سواران آنها و گوشت هر انسانی را از غلام تا آزاد و از شخص عادی تا قدرتمند بخورید.»

^{۱۹} آنگاه دیدم که آن حیوان وحشی و پادشاهان زمین و لشکرهای آنها گرد هم جمع شده‌اند تا با آن اسپ‌سوار و لشکر او جنگ کنند.^{۲۰} آن حیوان وحشی و آن پیامبر دروغین که در پیش او نشانه‌های معجزه‌آمیز بسیار کرده بود، هر دو گرفتار شدند. آن پیامبر دروغین کسانی را فریب داده بود که نشانهٔ حیوان وحشی را بر خود داشتند و به مجسمهٔ او سجده کرده بودند. هر دوی آنها زنده به داخل بحیرهٔ آتش و شعله‌های گوگرد افروخته شده، انداخته شدند.^{۲۱} لشکرهای‌شان با شمشیری که از دهان اسپ‌سوار بیرون آمد، کشته شده و همهٔ پرنده‌گان از گوشت آنها سیر شدند.

سلطنت هزار ساله

^{۲۰} اسپس فرشته‌ای را دیدم که از آسمان پایین می‌آمد، او کلید چاه بی‌انتها و زنجیر بزرگی در دست داشت.^۲ او ازدها یعنی آن مار قدیم را که همان ابلیس یا شیطان است، محکم گرفت و برای هزار سال او را با آن زنجیر بست.^۳ اسپس فرشته او را به چاه بی‌انتها انداخت و دروازهٔ آن را مهر و لاک نمود تا او دیگر نتواند تا پایان هزار سال ملتها را گمراه سازد. بعد از آن هزار سال، برای زمان کوتاهی باید آزاد شود.

^۴ آنگاه تخته‌هایی را دیدم که بر روی آنها کسانی نشسته بودند که حق داوری به آنها داده شده بود. همچنین کسانی را دیدم که به خاطر شهادت دادن به عیسی و کلام خدا

سرهای شان از تن جدا شده بود. همان کسانی که به آن حیوان وحشی و مجسمه‌اش سجده نکرده بودند و نشانه آن را بر پیشانی و دستهای خود نداشتند. آنها زنده شده بودند و هزار سال با عیسی مسیح سلطنت کردند.^۵ این اولین رستاخیز مُرده‌گان است اما کسان دیگری که مُرده بودند تا پایان آن هزار سال زنده نشدند.^۶ متبارک و مقدس است کسی که در رستاخیز اول سهم دارد. مرگ دوم بر آنها هیچ قدرت ندارد، بلکه آنها کاهنان خدا و مسیح خواهند بود و تا هزار سال با او سلطنت خواهند کرد.

شکست نهایی شیطان

^۷ زمانی که هزار سال به پایان برسد، شیطان از زندان آزاد خواهد شد.^۸ شیطان برای فریب دادن ملت‌هایی که در چهار سمت زمین زندگی می‌کنند، بیرون خواهد رفت. او ملت‌های جوج و ماجوج را که مانند ریگ‌های ساحل بحر بی‌شمار هستند، برای جنگ گردهم می‌آورد.^۹ آنها در سراسر زمین پخش شده و شهر محبوب، یعنی جایگاه ایمانداران را محاصره می‌کنند. اما از آسمان آتش می‌بارد و آنها را نابود می‌سازد.^{۱۰} شیطان که آنها را فریب می‌داد، به داخل بحیره آتش و شعله‌های گوگرد، جایی که حیوان وحشی و پیامبر دروغین نیز در آنجا بودند، انداخته شد. آنها شب و روز و تا ابد عذاب خواهند دید.

داوری نهایی

^{۱۱} آنگاه یک تخت بزرگ و سفید را دیدم که شخصی بر آن نشسته بود. آسمان و زمین از حضور او گریختند و دیگر اثری از آنها نبود.^{۱۲} و مُرده‌گان را دیدم که همه در مقابل تخت خدا ایستاده بودند، چه اشخاص قدرتمند و چه عادی. آنگاه کتابها باز می‌شد و پس از همه کتاب دیگری که همان کتاب زندگی است باز شد. مُرده‌گان مطابق آنچه در کتابها نوشته شده بود و مطابق اعمال خود داوری شدند.^{۱۳} بحر، مُرده‌گان خود را که نگهداشته بود، تحویل داد و مرگ و عالم مُرده‌گان نیز مُرده‌گانی را که در خود نگهداشته

بودند، پس دادند. هرکس نظر به اعمالش مورد داوری قرار گرفت.^{۱۴} آنگاه مرگ و عالم مُرده‌گان به بحیرهٔ آتش انداخته شد. بحیرهٔ آتش مرگ دوم است.^{۱۵} هرکسی که نامش در کتاب زندگی نوشته نشده بود، به درون بحیرهٔ آتش انداخته شد.

آسمان و زمین جدید

۲۱ آنگاه من یک آسمان جدید و یک زمین جدید را دیدم زیرا آن آسمان اول و زمین اول ناپدید شده بودند و دیگر بحری وجود نداشت.^۲ شهر مقدس یعنی اورشلیم جدید را دیدم که از آسمان از جانب خدا، مانند عروسی که برای شوهرش آراسته و آماده شده باشد، پایین می‌آمد.^۳ از آن تخت صدای بلندی شنیدم که گفت: «ببینید! اکنون خیمهٔ حضور خدا در میان آدمیان است و او در بین آنها ساکن خواهد شد. آنها قوم برگزیدهٔ او و او خدای آنها خواهد بود.^۴ خدا هر اشکی را از چشمان آنها پاک خواهد کرد. دیگر مرگ نخواهد بود، و غم و گریه و درد و رنج وجود نخواهد داشت، زیرا چیزهای اولی دیگر گذشته‌اند.»

^۵ سپس آن تخت‌نشین فرمود: «ببینید که اکنون من همه چیز را از نو می‌سازم.» او به من گفت: «این را بنویس، زیرا این سخنان قابل اعتماد و راست است.»^۶ او به من گفت: «همه چیز به کمال رسید! من «الف» و «ی»، آغاز و پایان هستم. من از چشمهٔ آب حیات به تشنه‌گان، آب رایگان خواهم بخشید.^۷ هرکسی پیروز گردد، وارث این برکت خواهد شد، یعنی که من خدای او خواهم بود و او فرزند من.^۸ اما جای بُزدلان، بی‌ایمانان، فاسدان، آدمکشان، زناکاران، جادوگران، بُت‌پرستان و همه دروغگویان، در بحیرهٔ آتش و شعله‌های گوگرد خواهد بود. این است مرگ دوم.»

اورشلیم جدید

^۹ آنگاه یکی از آن هفت فرشته که هفت جام پُر از هفت بلای آخر را با خود داشت، آمد

و به من گفت: «بیا، من عروس یعنی همسر بره را به تو نشان خواهم داد.»^{۱۰} سپس آن فرشته مرا در روح بالای یک کوه بسیار بلند بُرد و شهر مقدس اورشلیم را به من نشان داد که از آسمان، از سوی خدا پایین می‌آمد.^{۱۱} جلال خدا از آن می‌تابید و درخشندگی آن مانند سنگ گرانبهای عقیق و بلور شفاف بود.^{۱۲} این شهر یک دیوار بلند با دوازده دروازه داشت که بر آنها دوازده فرشته قرار داشتند. بر دروازه‌ها، نامهای دوازده قبیلهٔ بنی اسرائیل نوشته شده بود.^{۱۳} سه دروازه به طرف شرق، سه دروازه به طرف شمال، سه دروازه به طرف جنوب و سه دروازه به طرف غرب قرار داشت.^{۱۴} دیوار شهر بر دوازده سنگ تهاداب بنا شده بود که بر آن سنگها، نامهای دوازده رسول بره نوشته شده بود.^{۱۵} فرشته‌ای که با من سخن می‌گفت، یک آلهٔ اندازه‌گیری طلایی در دست داشت تا شهر، دروازه‌ها و دیوارهایش را با آن اندازه بگیرد.^{۱۶} شهر به شکل مربع ساخته شده بود، یعنی طول و عرض آن یک برابر بود. فرشته با آن آلهٔ اندازه‌گیری که داشت آن را اندازه کرد. طول و عرض و بلندی آن برابر با دوازده هزار معیار اندازه‌گیری بود.^{۱۷} دیوارش دارای بلندی برابر با یکصد و چهل و چهار واحد اندازه‌گیری بود. آن فرشته معیار اندازه‌گیری انسان را استفاده می‌کرد که همچنان معیار اندازه‌گیری فرشته بود.^{۱۸} دیوارش از سنگ عقیق و خود شهر از طلای خالص ساخته شده بود و مانند شیشه شفاف بود.^{۱۹} سنگهایی تهاداب دیوارهای شهر با گوهرهای قیمتی گوناگون آراسته شده بودند. اولین سنگ تهاداب از عقیق، دومین از لاجورد، سومین از عقیق سفید، چهارمین از زمرد،^{۲۰} پنجمین از عقیق سرخ، ششمین از عقیق جگری، هفتمین از زبرجد سبز، هشتمین از یاقوت آبی، نهمین از یاقوت زرد، دهمین از عقیق سبز، یازدهمین از فیروزه و دوازدهمین از لعل بنفش بود.^{۲۱} دوازده دروازهٔ آن شهر، دوازده مروارید بودند، یعنی هر دروازه از یک مروارید ساخته شده بود. جاده‌های شهر از طلای خالص ساخته شده و مانند شیشه شفاف و روشن بودند.

^{۲۲} من در شهر عبادتگاهی ندیدم، زیرا عبادتگاهش خود خداوند، خدای قادر مطلق و بره بود.^{۲۳} آن شهر احتیاجی به روشنی آفتاب و مهتاب ندارد، زیرا جلال خدا بر آن می‌درخشد و بره چراغ آن شهر است.^{۲۴} در نور او ملتها راه خواهند رفت و پادشاهان

زمین همه شکوه و جلال خود را به آنجا خواهند آورد.^{۲۵} دروازه‌های شهر در روز بسته نخواهد شد، زیرا در آنجا شب وجود نخواهد داشت.^{۲۶} همه عزت و جلال ملت‌ها را به آنجا خواهند آورد،^{۲۷} اما هیچ چیز ناپاکی وارد آنجا نخواهد شد و نه کسی که کارهای پلید انجام دهد و مرتکب فریبکاری شود. فقط کسانی داخل آن شهر می‌شوند که نام‌شان در کتاب زندگی بره نوشته شده است.

خوشبختی ابدی

۲۲ | آنگاه فرشته، دریای آب حیات را به من نشان داد و آب آن دریا چنان شفاف بود که مانند بلور می‌درخشید. آن دریا از تخت پادشاهی خدا و بره سرچشمه می‌گرفت و از میان جاده شهر می‌گذشت.^۲ همچنان در هر دو طرف دریا، درخت حیات بود که هر سال دوازده بار ثمر می‌آورد، یعنی هر ماه یکبار. برگ‌های آن درخت برای شفای درد ملت‌ها بود.^۳ دیگر چیزی که زیر لعنت خدا قرار داشته باشد، در آن شهر یافت نخواهد شد.

تخت خدا و بره در آن شهر خواهد بود و خدمتگاران او را پرستش خواهند کرد.^۴ آنها چهره او را خواهند دید و نام او بر پیشانی‌های آنها نوشته خواهد شد.^۵ دیگر شب نخواهد بود و آنها به روشنایی چراغ و نور آفتاب احتیاج نخواهند داشت، زیرا خدای متعال، خودش برای آنها روشنایی خواهد بود و آنها تا به ابد سلطنت خواهند کرد.

ظهور عیسی مسیح

۶ سپس آن فرشته به من گفت: «این سخنان قابل اعتماد و راست است. خداوند، خدایی که به پیامبران الهام می‌بخشد، فرشته خود را فرستاده است تا به خدمتگاران چیزهایی را که به زودی رُخ خواهد داد، نشان دهد.»

^۷ عیسی‌ای مسیح می‌فرماید: «خوب بشنوید، من به زودی می‌آیم. خوشا به حال کسی که به پیام و پیشگویی‌های این کتاب توجه کند.»

^۸ من یوحنا، این چیزها را دیدم و شنیدم. پس از دیدن و شنیدن آنها، پیش پای آن فرشته‌ای که این چیزها را به من نشان داده بود افتادم تا او را سجده کنم.^۹ اما او به من گفت: «نه، چنین مکن! من مانند تو و ایمانداران دیگر، یعنی پیامبران و مانند کسانی که پیام این کتاب را نگه می‌دارند، فقط یک خدمتگار خدا هستم. تنها خدا را پرستش کن!»^{۱۰} آنگاه به من گفت: «پیام و پیشگویی‌های این کتاب را پنهان مکن، زیرا آن زمان نزدیک است که همه این چیزها رخ دهد.^{۱۱} پس بگذار، شریر به شرارت خود ادامه دهد و شخص فاسد به فساد خود. شخص عادل به عدالت خود و شخص مقدس به زندگی مقدس و پاک خود ادامه دهد.»

^{۱۲} عیسی‌ای مسیح می‌گوید: «خوب بشنوید! من به زودی می‌آیم و برای هرکس مطابق کارهایش پاداش و یا جزا با خود خواهم آورد.^{۱۳} من «الف» و «ی»، اول و آخر، آغاز و پایان هستم.

^{۱۴} خوشا به حال آنهایی که لباسهای خود را پاک شسته باشند. به این‌گونه آنها حق خوردن از درخت حیات و داخل شدن به دروازه‌های آن شهر را خواهند داشت.^{۱۵} اما اشخاص سگ صفت، جادوگر، زناکار، بت پرست و همه کسانی که دروغ را دوست دارند و آن را پیروی می‌کنند، بیرون از آن شهر می‌مانند.

^{۱۶} من عیسی هستم و فرشته خود را نزد شما در کلیساها می‌فرستم تا این چیزها را به شما گواهی دهد. من از نسل و نسب داوود می‌باشم و ستاره درخشان صبح هستم.»

^{۱۷} روح مقدس و عروس می‌گویند: «بیا!» هر آن کسی که می‌شنود، نیز باید بگوید: «بیا!» هرکسی که تشنه است بیاید! و هر آن کسی که می‌خواهد آب حیات را دریافت کند باید بیاید، زیرا که این بخشش رایگان است.

سخنان پایانی

^{۱۸} من به هرکسی که کلام نبوت این کتاب را می شنود، هشدار می دهم که: «اگر کسی چیزی به این کلام اضافه نماید، خدا همه بلاهایی را که در این کتاب نوشته شده است، بر سر او خواهد آورد.»^{۱۹} همچنان اگر کسی از این کلام چیزی را کم کند، خدا او را از درخت حیات و شهر مقدس که در این کتاب ذکر شده است، بی بهره خواهد ساخت.»

^{۲۰} عیسای مسیح پیام این کتاب را تصدیق می کند و می گوید: «بلی، من به زودی می آیم!» آمین، بیا، ای خداوند ما عیسی!

^{۲۱} فیض عیسای خداوند با همه شما باد، آمین!